

مشارکت زنان در انتخابات از دیدگاه فقه اسلامی با تأکید بر فرهنگ ملی افغانستان

محمد مهدی کریمی نیا^۱، محمد علی ابراهیمی^۲، مجتبی انصاری مقدم^۳

^۱ استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم (نویسنده مسئول)

^۲ کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، استاد رشته حقوق در مؤسسه تحصیلات عالی ناصر خسرو ولایت دایکندی افغانستان

^۳ دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه میبد، مدرّس دانشگاه و پژوهشگر

چکیده

عنوان این مقاله «اشتراک زنان در انتخابات از نظر فقه اسلامی و فرهنگ ملی افغانستان» است. هدف از تدوین آن دست یابی به پاسخ این پرسش است که: آیا اشتراک زنان در انتخابات از نظر فقه اسلامی و فرهنگ ملی افغانستان جایز است یا خیر؟. دلیل اصلی انتخاب این تحقیق آن است که دین مقدس اسلام افعال و تکالیف بندگان را در پنج عنوان: واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح تنظیم کرده است، باید مشخص ساخت که اشتراک زنان در انتخابات تحت کدام یک از عناوین فوق قابل توجیه می باشد؟ از آن جای که مبانی حق رأی و نیز ممنوعیت احتمالی مشارکت زنان متفاوت است، قطعاً پاسخ ها هم متفاوت خواهد بود. دست یافته این تحقیق آن است که به تناسب مبانی، احکام متغییری برای پاسخ پرسش تحقیق امکان دارد صادر شود، ولی از دیدگاه این پژوهش اشتراک زنان در انتخابات یک امر مباح می باشد، اما اگر زیاده روی یا افراط گردد، می توان گفت: مکروه، شاید هم حرام باشد. چون قوانین نافذ کشور اگر به صورت معمول وضع شود، اقتضائات دینی و فرهنگی جامعه را در نظر خواهد گرفت، در این صورت تحمل آن بر مردم سخت نخواهد بود، ولی اگر فشارهای نهادهای داخلی، سازمان های بین المللی و جامعه جهانی افزایش یابد و نظام تقنین کشور را عرفی نماید، با اعتقادات مردم در تضاد واقع می گردد و نتیجه آن واکنش اجتماعی خواهد داشت.

واژه های کلیدی: انتخابات، مشارکت سیاسی زنان، دیدگاه اسلام، فقه اسلامی، قانون مدون و مبانی مشارکت زنان.

مقدمه

افغانستان پس از گذار از دوره های بحران، نیازمند تحول ژرف در ساختار سیاسی است. تحولی که بتواند با قاعده های وسیع و فراگیر باشد. در حال حاضر برای ایجاد دگرگونی، گروه های زیادی فعال گردیده اند تا بتوانند نقش مؤثر خود را ایفا نمایند. در شرایط کنونی اهتمام همگانی بر این تعلق گرفته که دموکراسی را در این کشور برقرار سازند. استقرار دموکراسی نیازمند ابزار و سازوکارهای مختلفی است. زیرا دموکراسی را به مردم سالاری یا حاکمیت مردم بر خود تعریف می کنند. دموکراسی از مؤلفه های مختلفی شکل می گیرد که عبارت از رضایت عامه، برابری، آزادی، حاکمیت قانون، حاکمیت مردم، حقوق شهروندی، سیستم نمایندگی و حق انتخابات برای افراد واجد شرایط اعم از مرد و زن می باشد. کشورها معمولاً حق رأی را برای مردان در قرن هجده برسمیت شناختند و در ابتدایی قرن بیست متقاعد به قبول حق رأی برای زنان هم گردیدند. اما کشور ما به دلایل مختلف از این فرایند باز ماند و نتوانست بانوان کشور را در اداره سیاسی مشارکت دهد. اکنون که بحران های مختلف را پشت سر نهاده و به آرامش نسبی رسیده است، جای این پرسش است که آیا زنان حق شرکت در انتخابات را دارند، و آیا فقه اسلامی و فرهنگ ملی مشارکت سیاسی زنان را بر می تابد؟ شاید سؤال شود که چرا این پرسش در کشور ما مطرح است؟ جواب آن این است که چون جامعه ما ساختار سنتی دارد و برای جامعه سنتی تحمل پدیده های نو دشوار می باشد. بنابراین سؤال اصلی این است که اشتراک زنان در انتخابات از نظر فقه اسلامی و فرهنگ ملی افغانستان چه حکمی دارد؟ و به تبع آن سؤالات فرعی دیگر مطرح خواهد شد که اصولاً انتخابات چیست؟ حق رأی چه مفهومی دارد؟ چه کسانی دارای حق رأی می باشند؟ آیا در اسلام تعامل مشابه انتخابات وجود دارد؟ آیا فرهنگ ملی افغانستان اجازه می دهد زنان در انتخابات شرکت نمایند؟ راهکارها در این زمینه چیست؟ و غیره. دست یابی به پاسخ این سؤالات نیازمند تحقیق وسیع پیرامون موضوع مورد بحث است. هر پژوهش علمی محتاج ابزار و سازوکارهای خاص خود می باشد، تحقیق هر چه از منابع دسته اول و غنی برخوردار باشد، اعتبار علمی عالی تر خواهد داشت، با عنایت به این امر کار این سامان یافته است. منابع مطالعات این نوشته در زمینه های سیاسی، فقهی، اجتماعی، حقوقی و روانی است و برخی از مهم ترین آنها عبارت از کتاب سیاست، انتخابات آزاد و منصفانه در حقوق و رویه بین المللی، نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان معاصر، اسلام و تفاوت های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، حقوق سیاسی - اجتماعی زنان، بایسته های حقوق اساسی، اسلام، زن و جستاری تازه، حقوق زنان از آغاز تا امروز و ... می باشد.

انگیزه انتخاب موضوع طرح حق مشارکت سیاسی زنان در افغانستان است که بارها در کارگاه های آموزشی مورد بحث قرار می گیرد. نهادهای زیادی در این رابطه دست اندرکار هستند، برای مواجهه و ارائه پاسخ مناسب، احساس می شود که این بحث به صورت مستند، علمی و دقیق تحلیل و تبیین شود. بنابراین در تهیه این نوشته از روش تحقیقات کتابخانه ای استفاده گردیده و مطالب در دو قسمت اصلی که عبارت از بیان کلیات و مبانی اشتراک یا ممنوعیت زنان در انتخابات می باشد، تنظیم یافته است. هر چند که مباحث مثل سیر تکاملی انتخابات، کارکرد انتخابات، نظام های انتخاباتی، نظارت بر انتخابات، شمارش آراء و اعلان نتیجه باقی مانده است. زیرا در این صورت نوشته از حد مقاله خارج گردیده و باید به عنوان یک اثر مکتوب در می آمد.

۱. مفاهیم کلی

۱-۱. اشتراک زنان

مشارکت یکی از مهم ترین مؤلفه های دموکراسی است (بیات، عبدالرسول، فرهنگ واژه ها، ص ۲۷۴). حاکمیت دموکراسی اقتضا دارد که عامه مردم در ساختار قدرت دخیل بوده و بر اعمال آن نظارت نمایند. حاکمیت دموکراسی با حضور قشر، طبقات و جنس خاصی تأمین نمی شود، لذا همه افراد واجد شرایط ساکن یک کشور الزاماً باید سهم بگیرند. بر این اساس منظور از

اشتراک زنان این است که آنان هم مثل مردان حق شرکت در انتخابات را داشته باشند. یعنی هم بتوانند به افراد مورد نظر خود رأی بدهند و هم منتخب واقع شده و از افراد جامعه رأی دریافت نمایند.

این چیزی است که قانون اساسی کشور روی آن تأکید کرده و به صراحت تقنین گردیده است که: «اتباع افغانستان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن را دارا می‌باشند» (قانون اساسی، ماده ۳۲). و در قانون انتخابات درج شده است که «اتباع واجد شرایط رأی دهی اعم از زن و مرد حق دارند، به حیث رأی دهنده یا کاندید ثبت نام نموده و در انتخابات شرکت نمایند» (قانون انتخابات، فقرة ۱، ماده ۵).

قابل یاد آوری است که تا قبل از دهه سیزده هشتاد زنان افغانستان حق شرکت در تعیین سرنوشت و حضور در پای صندوق های رأی را نداشتند، بعد از تصویب قانون اساسی و تدوین قانون انتخابات، راه برای مشارکت زنان هموار گردیده است و آنان توانسته اند که از این حق بهره‌مند گردند.

۲-۱. انتخابات

برای انتخابات تعریف های زیادی ذکر شده است. برخی بر این باورند که انتخابات مجموعه عملیاتی است که در جهت گزینش فرمانروایان یا تعیین ناظرانی برای مهار کردن قدرت تدبیر شده است (شریعت پناهی، الوافضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، ص ۲۹۹). منظور از فرمانروایان عبارت از رؤسای جمهور است و مقصود از ناظران اعضای مجالس ملی و قوه مقننه هستند که هر دو نهاد از طریق آراء عام مردم انتخاب می‌شوند و برای این هدف انتخابات در کشورها کارسازی می‌گردد. به عبارت دیگر: انتخابات جریانی رسمی است که هر گام آن از پیش تعیین شده می‌باشد. انتخابات برای تصمیم گیری عامه یا بخشی از مردم است که شخص یا اشخاصی را برای مقام، پست یا مسؤولیتی و برای مدت معلوم از طریق ریختن رأی خود به صندوق های انتخاباتی بر می‌گزینند. هدف اصلی از انتخابات سیاسی انتخاب نمایندگان مردم می‌باشد که به آن دموکراسی نمایندگی^۲ می‌گویند.

از دید برخی دیگر: انتخابات فرایندی است که از طریق آن کسانی یک یا چند تن نامزد را برای انجام دادن کار معین بر می‌گزینند و در اصطلاح خاص، گزینش نمایندگان برای مجالس قانون گذاری توسط مردم را گویند، در کشورهای که قانون اساسی بر آنها حاکم است و جدایی قوای سه گانه (تفکیک) وجود دارد، قوه قانون گذاری با رأی آزاد، مخفی و مستقیم مردم انتخاب می‌شوند (آشوری، داریوش، دانشنامه ی سیاسی، ص ۴۳).

در قانون انتخابات افغانستان چنین تقنین گردیده است که: «انتخابات: روند قانونی و رسمی جهت گزینش نماینده در کرسی های انتخابی پیش بینی شده در قانون اساسی از طریق رأی آزاد، عمومی، سری و مستقیم» (قانون انتخابات، فقرة ۱ ماده ۴).

انتخابات یک سازوکاری است که برای تقسیم و تفکیک قوا و مشارکت سیاسی مردم در تعیین سرنوشت خود روی دست گرفته شده و ریشه در عرف جوامع دارد. به همین خاطر اسلوب و روش های گوناگونی دارد و به تناسب فرهنگ ها تنوع پیدا کرده است.

۳-۱. نظرگاه اسلام

اسلام رفتار انسان ها را در قالب پنج امر تکلیفی تنظیم کرده است. این مجموعه افعال تکلیفی یا واجب است، یا حرام می‌باشد، یا مستحب بوده، یا مکروه خواهد بود و یا جزء مباحات قرار می‌گیرد. حکم این موضوعات در فقه تفصیلاً بیان گردیده است (نوری، محمد اسماعیل، آشنایی با ابواب فقه، ص ۳۴).

^۱. Election (Political Science), The New Encyclopedia Britannica, vol IV, Chicago, 1988, p.423

^۲. Representative Democracy

نظرگاه اسلام در مورد شرکت زنان در انتخابات حایز اهمیت است. زیرا در این زمینه ممکن است برخی از آداب و عادات های اجتماعی و قبیله ای رنگ دین گرفته باشد، و در خرده فرهنگ های حاکم بر کشور جایگاه یافته باشد. وقتی نظر نهایی و صحیح اسلام و احکام فقهی آن مشخص شود، شاید بر آداب و عنعنات قبیله ای غالب گردیده و اثر آن را خنثی سازد. لذا وقتی بحث از نظر اسلام پیش می آید، هدف اصلی به دست آوردن دیدگاه های خالص و فقهی شریعت اسلام می باشد. نه هر نوع آدابی که در جریان تاریخ و در میان اقوام مختلف از قداست شریعت رنگ گرفته و در ردیف آن جا خوش کرده باشد. در میان متفکران اسلامی این بحث مطرح است که آیا انتخابات همان بیعت است که ریشه در شریعت اسلام دارد یا خیر؟ زیرا از نظر ماهیت بیعت جنبه حمایتی و تأییدی دارد، در حالی که انتخابات این است که مردم به طور مستقیم یا غیر مستقیم شخصی را از بین گزینه های مختلف بر می گزینند (زمانی، حبیب و فرقانی، قدرت الله، زنان و سیاست در اسلام، ص ۴۵) و امر اداره و تقنین را به آنان واگذار می نمایند. هر چند که نتیجه هر دو (بیعت و انتخابات) یک چیز می باشد و آن عبارت از حمایت و مقبولیت حکومت اسلامی است.

۴-۱. فرهنگ ملی

فرهنگ یا فرهنگ، در لغت به معنای تعلیم، تربیت، دانش، ادب، عقل، برهان، معرفت، نیکویی، پرورش، عظمت، وقار، حکمت و ... آمده است (فرهنگ نفیسی، ذیل کلمه «فرهنگ»)، ولی در معنای اصطلاحی آن، صاحب نظران تعاریف متعددی به دست داده اند. در این میان تعریف ساموئیل کینگ، از همه جامع تر است. به اعتقاد وی، فرهنگ عبارت است از مجموعه معارف، عقاید، ارزش ها، هنر، ادبیات، نظام سیاسی- اجتماعی، آداب و رسوم قومی، ابزارها و وسایل زندگی جمعی که انسان ها در حیات خویش به دست می آورند، و برای نسل های بعدی به میراث می گذارند (ساموئل کینگ، جامعه شناسی، ترجمه مشفق همدانی، ص ۵۵-۵۵).

اما فرهنگ ملی عبارت است از رابطه ی معنوی، میان افراد «ملت». به دیگر تعبیر: مجموعه ای از پاره فرهنگ ها شامل نشانه ها، هنجارها، سنت ها، افکار، روش های زندگی، نمادها و الگوهای رفتاری متنوع قومی - کتله ای، شکل های متفاوت بیان، نظام های ارزشی و مبانی اعتقادات و باورها که در یک فرایند اجتماعی - تاریخی تلفیق و سامان دهی شده است و هویت مشترک یک جامعه سیاسی را تبلور بخشند، فرهنگ ملی را به وجود می آورد.

فرهنگ ملی، به دلیل برخورداری از عناصر پویا و پرشمار، متأثر از داده های گوناگون و منبعث از منابع مختلفی است که سیره و ساختار بنیادین آن را در یک فرایند متنوع و متکثر فراهم و تألیف می کند و به غنا می رساند. این منابع با کارویژه های چندگانه، بستر تولید و توزیع بسته های فرهنگ ملی در حوزه مصرف می شوند. بنابراین، گزاره های ذیل می توانند از مهم ترین منابع فرهنگ ملی به شمار آیند:

۱ - آموزه های دینی - مذهبی.

۲ - رفتارها و نمادسازی های فرهنگی - تاریخی و داده های آموزشی دولت ملی.

۳ - ویژگی های محیطی و اکولوژیک (زیست محیطی).

۴ - ارزش های فرهنگی - اقتصادی و الگوهای مصرف و تولید.

۵ - فراورده ها و الزامات فرهنگ مسلط جهانی.

در واقع فرهنگ ملی، حوزه ای منبسطی از مفاهیم و مصادیق پاره فرهنگ های رایج در میان گروه های قومی، مذهبی و اجتماعی را بازتاب می دهد که در یک پروسه تعاملی، پالایش، قرینه سازی، ادغام و گزینش می گردد. تدارک، ترتیب و تلفیق چنین گونه های فرهنگی و رفتاری، به صورت تدریجی و در یک همزیستی و پیوستگی مداوم تاریخی به فرجام رسیده و کلیت سامان یافته و همگان پذیر را به نمایش می گذارد.

از این رو، فرهنگ ملی در عین تجانس نهایی خود، در درون نا متجانس است و گرایش های گوناگونی دارد؛ زیرا در هر جامعه، گروه بندی های مختلف با ارزش گذاری های متفاوتی موجود است. بدین جهت، جلوه ها و نشانه های ایمایی و معنایی فرهنگ ملی می تواند ویژگی های ذیل را تبیین کند:

۱ - متکثر، چند وجهی، و چند گانه است.

۲ - توسعه پذیر، پویا و پایدار است.

۳ - پیوند دهنده، همگان پذیر، الزام آور و معطوف به احساسات مشترک است.

۴ - در یک فرایند زمانی تدریجی، به سازمان پذیری و تولید انبوه می رسد.

براین اساس، فرهنگ ملی هر سرزمینی، دارای خصوصیات و ویژگی های خاص آن سرزمین است که تحت عناصر تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، عقیدتی و کلیه ای آن خصوصیتی که رنگ و بوی خاصی دارد و به آن ملت هویتی متفاوت از دیگران می دهد، شکل می یابد. فرهنگ ملی از پایه های استقلال ملی است و بر مردم آن جامعه است که از فرهنگ خود همانند سرزمین خود، دفاع کنند.^۳

مثلا قوانین پشتون والی (کلیفورد و مری لوئیس، ۱۳۶۸، ص ۴۲) که بر غیرت افغانیت تأکید می کند،^۴ با اصل حفظ حجاب و لزوم عفاف زنان آمیخته گردیده و موجب انزوای آنان از حضور در اجتماع شده است. در حالی که قوانین پشتون والی ریشه در عرفیات دارد، ولی ضرورت حجاب زنان با تأسیس شریعت اسلام تقنین گردیده است. اما بین این دو نهاد پلی تقلبی احداث گردیده و موجب انزوای زنان شده است. زیرا مفهوم حجاب و عفاف زنان الزاما محرومیت از حضور در جرگه ها و حضور در اجتماعات نیست، در حالی که سنت پشتون والی یا غیرت افغانی مانع جدی حضور زنان در اجتماعات می گردد و او را از مشارکت اجتماعی باز می دارد.

به همین خاطر می بینیم که در طول تاریخ جرگه ها و اجتماعات به مردان اختصاص پیدا کرده و از حضور زنان در آن جلوگیری شده است. وفاداری و تابعیت نسبت به رؤسای برگزیده با خون افغان ها عجین گردیده است (همان، ص ۴۵)، غرور ملی در باورهای سنتی و دیانت اسلام خود را تبارز داده و از آن سدی ساخته است که متفاوت از جوامع دیگر می باشد.

۲. پیشینه اشتراک زنان در انتخابات

۱-۲. خزشگاه اشتراک زنان در انتخابات

انتخابات یکی از مؤلفه های دموکراسی است. دموکراسی گاهی به صورت مستقیم و در شرایط کنونی ناگزیر به شکل غیر مستقیم به اجرا در می آید. در دولت شهرهای روم و یونان باستان، مردم برای تعیین مقامات پلیس شهرها و مدیران کانتون ها به مرکز شهر جمع می شدند و انتخابات برگزار می کردند. ویل دورانت می نگارد: «کارگزاران حکومتی به وسیله شورا و مجلس عمومی تعیین می شدند. هر کسی می توانست از طریق قرعه کشی به عضویت شورا، (که اقتدارات فراوان قانونی داشت)، در آید و حداقل مدت یک سال در امور اجتماعی مداخله نماید» (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۷۶۸) با این وصف انتخابات در همه کشورهای جهان به صورت نرمال نگردیده و عادی نبوده است.

اما جریان اعطای حق رأی برای زنان از خاستگاه های غربی آغاز شده و کشورهای اسلامی اغلب در نیمه دوم قرن بیستم به این جریان پیوسته است. ظواهر ابتدایی برخی نصوص دینی به ضمیمه این مطلب که مشارکت سیاسی زنان از طریق رأی دادن در سنت اسلامی سابقه نداشته است، در تأخیر کشورهای اسلامی در این زمینه نقش اساسی داشته است. با قطع نظر از

^۳ www.bashgah.net ، naqd-wa-jaameah.org . واعظی، حمزه. «سنخ شناسی فرهنگ ملی».

^۴ نگاه متفاوت به زن، روستا نشینی، بدبینی نسبت به شهر نشینان، انتقام گیری، شجاعت، عصبیت، غرور قومی و مهمان نوازی از جمله سنت های رایج در میان قوم پشتون است که به پشتون والی معروفیت دارد. (نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان معاصر، ص ۴۱۹)

واقعیت کشورهای اسلامی، آنچه از بررسی مستندات فقهی این مسأله بر می آید، آن است که اعطاء حق رأی به زنان با موازین شرعی مغایرت ندارد (بستان نجفی، حسین، اسلام و تفاوت های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، ص ۱۸۷).

۲-۲. قرن نوزدهم

مشارکت از طریق حق رأی از اواخر قرن نوزدهم در غرب گسترش یافت. در آغاز در آمریکا حق رأی محدود به مالکان، مردان و سفیدپوستان بود. در بیشتر کشورهای اروپایی مشارکت سیاسی و حق رأی پس از انقلابات سال ۱۸۴۸ گسترش یافت. در اغلب آن کشورها حق رأی عمومی در نخستین دهه های قرن بیستم اعطا شد. در عین حال حق رأی زنان در اغلب کشورها دیرتر تحصیل شد (حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، ص ۳۷۷).

در انگلستان در سال ۱۹۷۸ برای زنان حق انتخابات به رسمیت شناخته شد. در آمریکا از سال ۱۹۲۰ زنان حق حضور در پای صندوق های رأی را به دست آوردند. در فرانسه حدود سال ۱۹۴۶ زنان امکان بهره مندی از حق رأی را یافتند. در سوئیس از سال ۱۹۷۱ به بعد، زنان حق رأی پیدا کردند. با وجود این در آمریکا نیمی از جمعیت سیاه پوست تا سال ۱۹۶۵ نمی توانستند از حق قانونی خود در رأی دادن استفاده کنند.

مشارکت سیاسی بدون رقابت سیاسی، مشارکت دموکراتیک به شمار نمی رود. در بسیاری از کشورها پس از سقوط دموکراسی، حق رأی عمومی هم چنان پابرجا بوده است. در نظام های توتالیترا اکثریت قریب به اتفاق مردم در انتخابات شرکت می کنند و قدرت هم چنان در انحصار یک گروه یا حزب باقی می ماند. نظام های خودکامه و دیکتاتوری های مختلف مردم را به شیوه های گوناگونی به پای صندوق های رأی کشانده اند (همان، ص ۳۷۸). در حالی که نظام دموکراتیک نمی باشند.

مطالعه مشارکت مردم در انتخابات و رأی دادن آسانتر از انواع دیگر مشارکت است و اطلاعات رسمی بیشتر در خصوص آن به دست می آید. در اغلب دموکراسی ها، شأن شهروندی لازمه کسب حق رأی است، خارجیان مقیم در کشور حق رأی ندارند. در آمریکا شهروندی از لحاظ قانون اساسی لازمه رأی دادن نیست، اما همه ایالات آن را در عمل لازم می شمارند. میزان مشارکت افراد واجد حق رأی در دموکراسی ها متفاوت است.

۲-۳. نظام های معاصر

در شرایط کنونی با توسعه دموکراسی، بحث مشارکت زنان در ابعاد مختلف رو به گسترش است. در تمام تحولات اجتماعی که در جهان کنونی روی می دهد، یکی از عوامل آن مسایل مربوط به زنان است. در قوانین کشورهای امروزی التزام به رعایت حقوق زنان از حد تئوری و نظر گذشته و به سرحد عمل رسیده است. تا جای که در قوانین اساسی کشورها این اصل به تصویب عام رسیده است که «مردان و زنان دارای حقوق و تعهدات مساوی می باشند» (فقره ۲ ماده ۴ قانون اساسی یونان). یا به صراحت ذکر شده که: «زن و مرد از حقوق سیاسی یکسان برخوردارند. یا به صورت واضح تر آمده است که «کلیه اتباع بالغ، اعم از مرد و زن، و برخوردار از حقوق مدنی و سیاسی، حق انتخاب دارند» (اصل هشتم قانون اساسی مراکش).

در برخی از کشورها تعداد معین از کرسی های پارلمانی به زنان اختصاص داده شده است که حتی در صورت عدم انتخاب از سوی مردم هم، زنان می توانند این کرسی ها را تصاحب نمایند (فقره ۴، اصل ۱۰۶ قانون اساسی پاکستان).

در برخی از کشورها با ذکر تبعه و ملت خود به صورت «هر مرد و زن» مقرر کرده است که اگر در روز رأی گیری دارای هجده (۱۸) سال تمام باشد، یا صغیر رفع حجر شده، برخوردار از حقوق مدنی و سیاسی، در شرایطی که قانون تعیین کرده است می تواند در رأی گیری شرکت جوید (اصل هفتم قانون اساسی نجر).
در برخی از قوانین کشورها ضمن برابر بودن تمامی مردم در قبال قانون متذکر می شود که آن ها از حقوق مدنی و سیاسی یکسان برخوردار و به یک میزان مسؤولیت ها و وظایف عمومی را بدون هیچ تبعیضی عهده دارند (اصل هفتم قانون

اساسی لبنان).

به دین لحاظ معلوم می شود که تساوی در برابر قانون و رعایت اصل برابری حقوق اتباع و احترام به مشارکت سیاسی آنان مخصوصا در امر حق رأی، جزء وفاق بین المللی بوده و موجب پیدایی قاعده جهانی گردیده است. تا جای که کمتر کشوری یافت خواهد شد که چنین التزامی در برابر مردم کشور خود و جهان نداشته باشد. در واقع کشورهای جهان از جهات متعدد تحت فشارند که زمینه های مشارکت سیاسی زنان را فراهم سازند. این جهات به صورت خلص عبارت از تعهدات بین المللی و اسنادی است که ویژگی جهانی یا منطقه ای دارد. همین طور فعالیت سازمان ملل، اتحادیه بین المجالس و تحولات منطقه ای در آن مؤثر می باشند (ر. ک: اس، گودوین - گیل، گای، بی تا، ص ۹).

۲-۴. حق انتخابات زنان در افغانستان

انتخابات در افغانستان پیشینه ای چندانی نداشته و نحوه برگزاری آن مؤید این امر است. نخستین انتخابات نسبتا آزاد و سری در دوره صدارت شاه محمود، برگزار گردید. پس از تصویب قانون اساسی در سال ۱۹۶۴ م. مطابق سال ۱۳۴۳ هـ.ش. کمیته تسوید قانون اساسی، قانون جدید انتخابات را بر مبنای انتخابات آزاد، سری، عمومی و مستقیم که در قانون اساسی قید شده بود، تهیه کرد. اولین انتخابات دهه دموکراسی برای انتخاب نمایندگان شورای ملی متشکل از دو مجلس، ولسی جرگه و مشرانو جرگه، در سال ۱۹۶۵ برگزار شد. در این انتخابات در شهر کابل از مجموع بیش از چهل هزار نفر تنها حدود ۱۵ هزار نفر در انتخابات شرکت کردند.

تعداد شرکت کنندگان در ولایات از این هم کم تر بود. در این دوره به دلیل شرایط اجتماعی و فرهنگی نامساعد، زنان در صحنه ای انتخابات حضور نداشتند، اما برای اولین بار در تاریخ افغانستان ۴ زن به نام های رقیه حبیب، و آناهیتا از کابل، خدیجه احراری از هرات و معصومه عصمتی از قندهار، با برنامه های جداگانه توانستند به عضویت ولسی جرگه (پارلمان) انتخاب شوند. در سال ۱۹۶۹ دوره دوازدهم ولسی جرگه به پایان رسید و دومین انتخابات افغانستان بر پایه ی قانون اساسی جدید صورت گرفت. در این دوره پول و نان نقش مؤثرتری ایفا کرد، به گونه ای که در بعضی از حوزه ها مصرف نان دهی و کرایه حمل و نقل رای دهندگان از مرز میلیون ها افغانی، تجاوز کرد. متأسفانه در این دوره هیچ زنی به شورای ملی راه نیافت (صابری، لیلا ۱۳۸۴، ص ۳۵۴).

قانون اساسی سال ۱۹۶۵/۱۳۴۴ سایر جوانب زندگی زن افغانی را نیز متحول ساخت. اگرچه در این قانون هیچ ذکری از زنان به میان نیامده بود، اما با اعطا و تضمین حق رأی برای همه شهروندان افغانی بالای بیست سال، این حقوق رأی دهندگی بالطبع به زنان نیز تعلق می یافت (کلیفورد و مری لوئیس، ۱۳۶۸، ص ۱۱۲).

افغانستان در دهه های ۱۳۵۲ الی آخر دهه ۱۳۷۰ دچار بحران شدید سیاسی، نظامی و امنیتی بود و دولت های داود خان، تره کی، امین، ببرک کارمل و داکتر نجیب هرگز موفق به برپایی حاکمیت منسجم سیاسی نگردیدند. بعد از دست یابی گروه های مجاهدین وضع به مراتب بدتر شد و رژیم های مجددی، برهان الدین ربانی و امارت اسلامی خود خوانده طالبان قادر به ایجاد امنیت استوار و با دوام نگردیدند. در نتیجه هیچ کوششی برای تأسیس دموکراسی به عمل نیامد.

بعد از تصویب قانون اساسی در سال ۱۳۸۲ و برپایی دولت انتقالی، قانون انتخابات تجدید نظر گردیده و در سال ۱۳۸۳ به تصویب شورای عالی و زاء رسید. این قانون در سال ۱۳۸۴ مجددا از طرف شورای عالی وزراء مورد تجدید نظر قرار گرفته و در جریده رسمی کشور چاپ شد. در تاریخ: ۱۳۹۲/۴/۲۶ باز هم بازنگری شده و توسط هیئت مختلط ولوسی و مشرانو جرگه به تصویب نهایی رسیده و در جریده رسمی منتشر شد.

در قانون ۱۳۸۴ مصوب شورای وزیران تفسیری از رأی دهندگان درج نگردیده بود و باید از محتوای کلی استفاده می شد و زنان توانستند در انتخابات ریاست جمهوری و نمایندگان مجلس شرکت کنند و خود نیز کاندید معرفی نمایند. از لحاظ ابهام این قانون و تعدیلات آن تفاوت چندانی با سایر قوانین گذشته کشور نداشت.

اما این مشکل در قانون انتخابات مصوب سال ۱۳۹۲ بر طرف گردید و با تفسیری که از حق رأی به عمل آمد، ابهامات گذشته به طور کلی رفع شد (قانون انتخابات مصوب ۱۳۹۲، فقره ۱ ماده ۵). بنابراین زنان در حال حاضر از حق رأی و شرکت در انتخابات برخوردار شده اند.

۳. مبانی حق اشتراک یا ممنوعیت زنان در انتخابات

۳-۱. مبانی حق اشتراک زنان در انتخابات

با این که افغانستان از دهه چهل به این طرف دارای قانون انتخابات بوده است، ولی زنان فرصت حضور در پای صندوق های رأی دهی را نداشته اند. حال جای پرسش است که چه عاملی باعث گردیده است که موجب منع زنان از حق رأی دهی شده است؟

به عبارت دیگر مبانی حق اشتراک زنان در انتخابات چیست و چرا بانوان کشور تا حال نتوانسته اند این حق خود را استیفا نمایند؟ آیا مشارکت زنان منع عرفی دارد یا شرعی؟ یا از هر دو جهت؟ یا این که از هیچ جانبی منعی وجود ندارد و نقص در ساختار جامعه است؟

دست یافتن به جواب این پرسش ها نیازمند این است که مبنای حق رأی دهی باید روشن شود، و دیدگاه های موجود پیرامون آن بیان گردد.

۳-۱-۱. نقش سیاسی و حقوق اجتماعی زنان

نقش سیاسی و مشارکت زنان در امر سیاست منحصر به داشتن حق رأی و منتخب واقع شدن آنان نمی باشد. نقش آفرینی زنان در امر سیاست بسیار گسترده تر از چیزی است که در این نوشته به آن پرداخته شده است. عناوین زیر فقط اشاره به سرفصل ناچیزی در این خصوص می باشد. و اقتضای وضع نوشته ایجاب نمی کرد که در این زمینه به صورت وسیع نگارندگی صورت گیرد.

۳-۱-۱-۱. امر به معروف و نهی از منکرات

امر به معروف و نهی از منکر دو نهاد حقوقی و اجتماعی بسیار مهم در تعلیمات اسلامی می باشد که در ساختن و تنظیم روابط بین دولت و ملت نقش اساسی دارد. در آموزه های سیاسی اسلام حقوق متقابل دولت و ملت لازم الرعایه است. سازکار فعال شدن آن این است که فرمانروایان و فرمان بران در برابر هم احساس تکلیف می نمایند.

مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» عبارت از تشویق و واداشتن دیگران به انجام اعمال و کسب صفاتی که به حکم عقل و شرع، به نیکی شناخته شده و باز داشتن مردم از کارهایی که در شرع و عقل، به زشتی یاد شده است (هاشمی، سید محمد، حقوق اساسی، ج ۱، ص ۲۲۱، مجمع البحرین، ص ۱۰۶، چاپ سنگی).

پس، «معروف» همان گفتار، کردار و اندیشه ای است که عقل سلیم انسان و شرع مقدس اسلام نیکش می شمارد و «منکر» مخالف آن است؛ یعنی کار و گفتاری که برای شارع و قانون گذار و انسان عاقل و دین دار ناخوشایند است (مهدی نظرپور جعفری، آشنایی با نظام سیاسی اسلام، ص ۵۶).

هر گاه یکی از افراد امت اسلامی احساس نمایند که باید امر به معروف انجام دهند و از منکری نهی کنند، بلافاصله مکلف به انجام آن می شوند که ترک آن پیامد مجازات الهی را به همراه خواهد داشت. بر این اساس اصل در امر به معروف و بازداشتن از منکر اطاعت از امر خداوند است. و از آن جای که اطاعت نسبت به بندگان تکلیف شده است، بین مرد و زن هیچ تفاوتی وجود ندارد. یعنی همانگونه که مردان وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را دارند، زنان هم در این تکلیف همسان مردان خواهند بود.

لذا اگر منظور از مشارکت سیاسی، دخالت در اصلاح و تذکر مفاسد ادارات باشد، دولت و مردم در مقابل هم مکلف و موظف خواهند بود که در موقع مشاهده اقدام به جلوگیری نمایند. در حقیقت «امر به معروف و نهی از منکر» از اصولی ترین مسائلی است که مسلمانان در همه صحنه های اجتماعی و سیاسی، موظف به رعایت آنند؛ مسؤولان و سیاستمداران اسلامی اگر به چنین وظیفه ای اقدام نکنند در واقع، فلسفه حکومت را نادیده گرفته اند و مسؤولیت خویش را زیر پا نهاده اند (الهامی نیا، علی اصغر، اخلاق سیاسی، ص ۳۱).

در دیدگاه اسلام، ارتباط سیاست با امر به معروف و نهی از منکر بدیهی است و می توان گفت، لازم و ملزوم یکدیگرند و این اصل ارزشمند اسلامی، بیش از آنکه یک وظیفه فردی به حساب آید، یک اصل اجتماعی و سیاسی است و هر مسلمانی که در وادی سیاست گام زند، یا در پستی اجتماعی قرار گیرد، نخستین وظیفه او امر به معروف و نهی از منکر است. وقتی وظیفه اجتماعی شد به زن و مرد ارتباط پیدا می کند.

۲-۱-۱-۳. نصیحت فرمان روایان و ارشاد حاکمان از باب حق مشاوره

یکی دیگر از روش مشارکت زنان و مردان و بهره مندی از حقوق سیاسی این است که زنان و مردان طرف مشاوره با دولت باشند. دولت به عنوان یک شخصیت حقوقی نیاز به راهنمایی و اصلاح دارد. انحرافات دولت را مردم بهتر می فهمند. اگر آنان اقدام به نصیحت و ارشاد فرمان روایان نکنند، فساد دامنگر همه خواهد شد. بلحاظ اهمیت این موضوع امام علی (ع) گفت: «اما حق من (حاکم) بر شما: وفا نمودن به بیعت، نصیحت (خالص بودن) در حضور و غیاب، اجابت کردن وقت فراخوانی و اطاعت به گاه فرمان است.»

پیامبر اسلام (ص) نیز فرموده بود: «سه چیز است که دل مسلمان علیه آنها نیرنگ نمی کند: خالص نمودن عمل برای خداوند، نصیحت پیشوایان، و همراهی با جماعت مسلمانان» (مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۳۲). مشاوره در اسلام یک اصل اساسی است. در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که به رعایت این اصل اشاره می کند (آل عمران، ۱۵۹؛ شورا، ۳۸؛ زمر، ۱۸). پیامبر اسلام (ص) فرمود: (مسلم است که) خدا و پیامبرش از مشاوره بی نیازند، اما خداوند به خاطر رحمت بر امت من، مشاوره را قرار داده است (سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۲، ص ۹۰). در روایات پرشماری از مسلمانان خواسته شده تا نسبت به مشکلات مسلمانان دیگر بی تفاوت نبوده، همت خود را برای حل مشکلات آنها مصروف دارند. در برخی از این روایات اهتمام و اعتنا به دردها و گرفتاری های مسلمانان، نشانه مسلمانی و بی اعتنائی علامت نامسلمانی معرفی شده است. رسول گرامی اسلام (ص) می فرماید: کسی که صبح کند ولی به امر مسلمانان بی تفاوت باشد، مسلمان نیست (سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۵۷۲). انجام این وظیفه ایجاب می کند که افراد و گروه ها نسبت به حکومت و حاکم اسلامی کمال خیرخواهی را داشته باشند و از هیچ اقدامی در این راه دریغ نورزند.

مشارکت در امر نصیحت، ارشاد و مشاوره در حکومت به صورت کلی و عام مطرح گردیده و در آن زنان و مردان از حق یا تکلیف برابر برخوردارند. به عبارت دیگر دولت و مردم نسبت به حق نصیحت، ارشاد و مشاوره در یک میزانی از مسولیت قرار دارند. در این راستا جنسی بر جنس دیگر مکلفیت خاص یا برتری ندارند.

۳-۱-۱-۳. بیعت زنان با پیشوایان دین

با نگاهی گذرا به تاریخ اسلام به نمونه های بی شماری از حضور سیاسی زنان بر می خوریم که زمینه هرگونه شبهه ای را در این باره از میان می برد. برای نمونه زنان مسلمان صدر اسلام در چند مورد با پیامبر گرامی اسلام (ص) بیعت نموده اند که هر چند نمی توان برای تمام این بیعت ها ماهیت سیاسی قایل شد، دست کم برخی از آنان اقدامات سیاسی بوده است (بستان نجفی، حسین، اسلام و تفاوت های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، ص ۱۸۵).

مسئله انتخابات درست عکس بیعت است، یعنی ماهیت آن یک نوع ایجاد مسئولیت و وظیفه، پست و مقام برای انتخاب شونده، و یا به تعبیر دیگر نوعی توکیل در انجام کاری است، هر چند این انتخاب وظائفی هم برای انتخاب کننده به دنبال دارد (مانند همه وکالتها) در حالی که بیعت چنین نیست. به تعبیر دیگر: انتخابات اعطای مقام است، و همانگونه که گفتیم شبیه توکیل می باشد، در حالی که بیعت "تعهد اطاعت" است (شیرازی، مکارم، تفسیر نمونه، ج ۲۲، ص ۷۲).

به عبارت سوم انتخابات یک نوع واگذاری مسئولیت به منتخبان می باشد، در حالی که بیعت یک نوع اعلام حمایت و سپردن تعهد به فرمان روا است. در عین حالی که بین بیعت و انتخابات این تفاوت وجود دارد و فرایندی بنام انتخابات در دکتین اسلامی بی سابقه است، ولی از نمونه های مشارکت فوق می توان استنباط کرد که در شرایط کنونی گزینش انتخابات به عنوان یک راهکار سیاسی برای اداره کشور، عمل خلاف شریعت نمی باشد.

اگر انتخابات جایگزین بیعت شود، از پشتوانه و دلایل بیعت بهره برده و قوام پیدا می کند. زیرا در قرآن مجید دلایلی وجود دارد که التزام به بیعت را واجب می کند. خداوند فرموده است: آنها که با تو بیعت می کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنها است، هر کس پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهده که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد (الفتح، ۱۰).

به این ترتیب قرآن کریم بیعت با حکومت را، که بارزترین مظهر میثاق سیاسی در جامعه است، برای زنان می پذیرد (ممتحنه، ۱۲). تاریخ صدر اسلام نیز نشان دهنده تحقق این عمل سیاسی از سوی زنان است. ابن سعد در کتاب طبقات، صفحاتی را به چگونگی بیعت زنان با پیامبر (ص) و مضمون بیعت ها اختصاص داده است. وی در فصلی دیگر از این کتاب نام هفتاد زن را بر می شمرد که در بیعت ها شرکت داشتند (طبقات، ابن سعد، ج ۸، ص ۱۴ و ۱۵). به لحاظ تاریخی اولین حضور زنان در بیعت، در عصر رسالت رسول الله (ص) در عقبه دوم بود. این بیعت زمانی واقع شد که مسلمانان به شدت از جانب مخالفان و کفار تحت فشار و آزار بودند تا جایی که رسول الله (ص) کوه صبر و استقامت به درگاه الهی شکوه می کرد (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۹۷). در چنین شرایطی چند تن از اهل یثرب نزد پیامبر (ص) آمدند و پس از آشنایی با اسلام متعهد شدند که از رسول خدا (ص) که در آن زمان سخت در معرض تهدید مشرکان بود دفاع کنند (تاریخ سیاسی اسلام، رسول جعفریان، ج ۱، ص ۳۸۶).

در این بیعت زنی به نام عفراء دختر عبید بن ثعلبه حضور داشت. حضور او در این بیعت در عصری که زن از اولین حقوق فردی و اجتماعی خود محروم بود بسیار شگفت انگیز است (حبیب زمانی، قدرت الله فرقانی، زنان و سیاست در اسلام، ص ۴۱).

۴-۱-۱-۳. ضرورت دفاع از کلیت اعتقادات و سرزمین

در اسلام دفاع از اعتقادات و سرزمین اسلامی در درجه اول اولویت قرار دارد. متکلمان اسلامی و فقیهان در این زمینه بیان مبسوطی دارند. قطعاً وقتی سرزمین و بلاد اسلامی در تهدید فرو پاشی باشد، اعتقادات و باورهای دینی نیز در هجمه تبلیغات دشمن قرار می گیرد.

اصل دفاع به عنوان کار طاقت فرسا و سنگین بر زنان واجب و تکلیف نشده است، ولی اگر بخواهند می توانند در صحنه پیکار حاضر شوند و خدمات ارزنده ای مناسب شأن خود، انجام دهند. حکم منع وجوب دفاع از طرفی با طبیعت زنان سازگار است و آنها با توجه به وضعیت جسمانی ویژه خود، توان تحمل کارهای سنگین را ندارند. چنان که مرحوم علامه حلی می فرماید: جهاد بر زنان واجب نیست؛ چون توانایی قیام به آن را ندارند (علامه حلی، تذکره الفقهاء، ج ۱، ص ۴۰۵).

دفاع از کشور اسلامی به منزله دفاع از مکتب اسلام و دین خدا است و نمی توان دفاع را بهانه ای دانست برای دست برداشتن از پاره ای اصول مسلم اسلامی، مانند آنچه بر روابط مرد و زن حاکم است. در صدر اسلام نیز زنان در دفاع و جهاد شرکت و مردان را در دفاع از کیان اسلام و پیامبر آن تهییج می کردند. حتی با سلاح، به دفاع از شخص پیامبر بر می خاستند،

اما هیچ گاه، حرام خدا را حلال نمی کردند و حکمی از احکام الهی را در امر روابط با نامحرمان، بر زمین نمی نهادند (سبحانی، فروع ابدیت، ج ۲، ص ۴۷۹-۴۹۰).

از نظر فقهی اگر خدای نخواستہ زمانی یک هجومی به مملکت اسلامی بشود باید همه مردم، زن و مرد حرکت کنند. مسأله دفاع اینطور نیست که تکلیف منحصر به مرد باشد، یا اختصاص به یک دسته ای داشته باشد، همه باید بروند و از مملکت خود دفاع کنند (امام خمینی، روح الله، صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۲۵).

البته اگر جهاد و دفاع ابتدایی از زنان بر داشته شده است یا هر تکلیف دیگری مثل تصدی زعامت امت اسلامی و منصب قضاوت، این به معنای نقص در خلقت یا محرومیت زنان از این امور نمی باشد، بلکه این یک امتنان الهی است که موجب معافیت است. زیرا هر نوع تکلیفی را که خداوند از انسان ساقط کرده باشد، به معنای محرومیت نیست، بلکه امتنان است.

۳-۱-۲. تبیین و تحلیل حق رأی زنان

در مورد حق رأی زنان تحلیل ها و دیدگاه های متفاوتی وجود دارد، تفصیل این نگاه ها از حوصله این نوشته خارج است. فقط در حد تبیین موضوع و روشنی عنوان بحث راجع به حق رأی زنان غور صورت می گیرد. برای کسانی که خواهان مطالعه گسترده باشند، مراجعه به منابع ارائه شده در پایان این مقاله مفید خواهد بود.

۳-۱-۲-۱. حق حکومت و رأی

از قدیم میان متفکران بحث بود که داشتن حق رأی مخصوص مردان است یا زنان هم می توانند در این پروسه سهیم باشند؟ این بحث از آن جا اهمیت دارد که در خود یونان باستان که منشأ دموکراسی شناخته می شود، همه شهروندان حق رأی نداشتند. بلکه حق رأی بهنجیان و ثروتمندان تعلق داشت. زنان کارگران، طبقات فرو دست و بیگانگان از حق رأی محروم بودند (ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج ۲، ص ۸۵۵).

در حقیقت این دیدگاه حاکم بود که حق رأی مربوط کسی می شود که حق حکومت دارد. بین رأی و حکومت رابطه مستقیم بر قرار بود. در نتیجه کسانی که حق حکومت کردن نداشتند، نمی توانستند در انتخابات شرکت کرده و حق رأی داشته باشند.

این دیدگاه معروف به نظریه حق حکومت است. اهمیت این دیدگاه در آن جا برجسته می شود که در برخی مقاطع تاریخی تصمیم به محرومیت زنان از حق سلطنت گرفته شده بود. در زمان حکومت شارل ماین (۸۱۴-۷۴۲) قدیمی ترین قانون جانشینی در سلطنت تنظیم شد. این قانون در ۷۲ ماده حاوی اصول قانونی است که از زن، تحت شرایطی، حق پادشاهی را سلب می کند. نزد اقوام فرانک، ژرمانی، مردمان مناطق رود راین و باتاور که در شمال سرزمین گل می زیستند، زنان حق مالکیت اراضی را نداشتند. این قانون تحریرهای گوناگون داشته است.

در اصل، بر حسب این قانون، در صورتی که فرزند ذکور وجود نداشت دختر می توانست جانشین پدر شود. ولی اگر اولاد ذکور وجود داشت، دختر کاملاً از جانشینی محروم بود.

به یاری «قانون حذف زن از سلطنت» جانشینی دختران بر تخت سلطنت فرانسه ناممکن شد. این قانون دارای تأثیر قابل توجهی بود، زیرا در قرن چهاردهم، طی جنگ صد ساله (۱۴۵۳-۱۳۳۷) دختر شارل چهارم (۱۳۲۸-۱۲۹۴) که از بیوه او «ژان داورو» متولد شده بود به نفع پسر عموی پادشاه از سلطنت کنز گذارده شد و پسر عمومی شارل بنام فیلیپ ششم پادشاه فرانسه گردید. این نظام حقوقی به مدت طولانی در کشورهای متعددی بر قرار بوده است (نای بن سعدون، ۱۳۷۸، ص ۴۹).

براین اساس چون زنان به سلطنت نمی رسیدند، در نتیجه از حق رأی هم محروم می گردید.

در تحلیل بیشتر باید گفت دموکراسی، حکومت مردم بر مردم است. یعنی همه مردم حق حکومت کردن بر اجتماع را دارند، ولی همه که نمی شود در آن واحد حاکم باشند، به ناچار بعضی باید از حق حکومت کردن خودشان به نفع افراد دیگر صرف نظر کرده و کنار بروند.

بر این مبنا حقیقت رأی دادن، تفویض حق حکومت فردی به فرد دیگر است. کسی حق رأی دادن دارد که حق حکومت کردن داشته باشد. پس رأی دادن زن متوقف بر آن است. که اگر، ثابت شود که زن حق حکومت کردن دارد، حق رأی دادن هم خواهد داشت و با رأی دادن می‌خواهد حق خود را تفویض کند، اما اگر حق حکومت کردن ندارند، حق رأی دادن هم ندارند. مثل حق اطفال که گفته می‌شود حق رأی دادن ندارند و حتی قیّم آنان نیز نمی‌تواند به جای آنها رأی بدهد. وقتی بچه اصلاً حق حکومت کردن نداشته باشد چگونه می‌توانند این حق را با شرکت در رأی دادن به دیگری واگذار نمایند؟^۵

۳-۲-۱. حق رأی از باب وکالت

مبنای دیگر در مقابل این نظریه وجود دارد که حق رأی را از باب وکالت می‌داند. در وکالت محدودیت وجود ندارد. هر کس همان گونه که برای تولى اموال خود حق انتخاب وکیل را دارد، برای انتخاب نماینده از جانب خود نیز می‌تواند در انتخابات شرکت نماید.

این حق شامل مردان و زنان می‌شود. زیرا همان گونه که مردان حق انتخاب وکیل را دارند، زنان هم حق انتخاب وکیل را دارند. هر چند که بین وکیل در پارلمان و وکیل در تصدی امور شخصی تفاوت زیاد است، ولی راه را برای شرکت زنان در انتخابات هموار می‌سازد.

تفصیل مبنای توکیل این است که حقیقت رأی دادن «توکیل» است، وکیل کردن غیر از تفویض حق حکومت کردن است. وکیل کردن: یعنی من یک سلسله احتیاجات مالی یا غیر مالی دارم، مثلاً من در یک شرکتی سهام دارم، یا فرض بر این است که ما و شما در یک شرکتی سهام داریم. انسان در مال خود حق هر گونه تصرفی دارد؛ یعنی می‌تواند کسی را از طرف خودش وکیل کند که بتواند در این مال تصرف کند. وکیل انتخاب می‌کند. وقتی یک عده سهامدارها می‌نشینند و برای هیأت مدیره رأی می‌دهند، اینجا حق حکومتی را تفویض نمی‌کنند، چون بنا نیست کسی بر کسی دیگر حکومت کند.

رأی سهامداران از این مقوله است. شخص وکیل، وکالت تصرف در مال وکالت دهنده را دارد. بنابراین لزومی ندارد که خود شخص وکالت دهنده نیز صلاحیت این کار را داشته باشد و بتواند تصرف کند. چرا که ممکن است خودش مستقیماً چنین صلاحیتی نداشته باشد، ولی چون اموال اوست نباید او را نادیده گرفت و در صورت صغیر بودن نیز «قیّم» او حق دارد که از طرف او رأی بدهد.

شاید کسی بگوید حقیقت رأی دادن توکیل است، یعنی افرادی هستند که در یک کشور زندگی کنند و قوانینی که می‌خواهد اجرا شود و مقرراتی که بنا است تصویب گردد، مربوط به تمام شؤونات زندگی مردم است. مثلاً قوانین مالی می‌خواهد وضع نماید. در شعاع این قوانین زید، عمرو، فرد صغیر، آدم کبیر، زنان و مردان همه دارای مال هستند. چون افراد می‌خواهند در حدود مصالح کلی امت، نماینده انتخاب کنند، وکیل انتخاب می‌کنند که از جانب آنان تصمیماتی را اتخاذ نمایند که بر شؤون زندگی آنها قابل تطبیق می‌باشد. تمام افراد یک کشور در این مبنا به سهامداران یک شرکت تشبیه گردیده که اقدام به تعیین نماینده می‌خواهند بکنند. بنابراین لزومی ندارد، که اول ثابت شود زنان حق حکومت کردن دارند، تا امکان رأی دادن برای آنان میسر باشد.

زنان نیز در جامعه دارای مال و ثروت هستند، تصمیماتی که نمایندگان ملت می‌گیرند مربوط به اموال آنان نیز می‌باشد، بنابراین آنان نیز حق دارند که نماینده‌ای را به وکالت از طرف خویش مأموریت دهند که چگونه نسبت به اموال آنها تصمیم بگیرند. زیرا زنان نسبت به تصرف در اموال خویش استقلال دارند.

براین اساس اگر شرکت زنان در انتخابات بر اساس مبنای داشتن حق حکومت با مشکل مواجهه داشته باشد، بر اساس مبنای توکیل با کدام بن‌بستی روبرو نمی‌گردد. پس زنان می‌توانند از این حق استیفا نموده و در پای صندوق‌های رأی گیری حاضر شوند.

^۵ www.mortezamotahari.com . پایگاه جامع استاد مرتضی مطهری

۳-۲. مبانی احتمالی ممنوعیت اشتراک زنان در انتخابات

۳-۲-۱. آمیختگی قوانین عرفی و شرعی

در کشورهای که حقوق اجتماعی به صورت تدریجی انکشاف یافته است، این پرسش مطرح نیست که آیا زنان حق شرکت در انتخابات را دارند یا خیر؟ ولی در افغانستان هنوز این سؤال مطرح است. زیرا ساختار جامعه افغانستان با دول دیگر دنیا متفاوت است. یکی از مهم ترین این تفاوت ها، آمیختگی قوانین عرفی با قواعد و احکام شرعی است. به دیگر سخن در کشور ما شریعت رنگ برجسته دارد، ولی آداب عرفی و سنن اجتماعی مغذی باورهای مردم است. در لفافه آموزه ها و قواعد دینی، تمام عنعنات قومی آمیزش یافته و رسمیت پیدا کرده است.

باورهای مردم افغانستان مثل سایر مناطق دنیا، ترکیبی از خرافات، اعتقاد به ارواح، پرستش اولیاء، تصوف و مذهب سازمان یافته است. بنابراین اسلام با باورهای پیش از اسلام و آداب قبیله ای، چون پشتون والی در هم آمیخته است. ایمان به اسلام نه تنها برای ترضیه روحی بلکه به خاطر هویت بخشیدن به ساکنان منطقه برای مردم اهمیت داشته است (محرابی، بی تا، ص ۳۰۸).

بر اساس تحقیقات انجام شده در افغانستان شریعت به شدت متأثر از پختون والی یا مقررات قبیله ای پشتون ها است (طالبان، بی تا، ص ۱۴۶). در قانون جامعه پشتون والی بر این امر تأکید می شود که محافظت از جامعه، مقید به محافظت از زنان است و شرافت جامعه، بستگی به شرافت زنان دارد.^۶

به طور قطع می توان گفت در کشور افغانستان آموزه های دینی به صورت اصولی تبیین نگردیده است. در شریعت برای عرف جایگاهی چندان شاخصی تعریف نشده، اما رنگ آمیزی کردن آموزه های اجتماعی یک امر معمول بوده و هست. به همین خاطر عنصر عصبیت، آداب قبیله و سنت های رایج قومی متأثر از آداب دینی گردیده و لازم الاجرا شده است.

دلیل این امر را محققان در آن می دانند که جامعه افغانستان روستا نشین اند، در میان روستاها قدرتمند ترین فرد ملا است. مردم اهل روستا پای منبر، وعظ و ارشاد ملاها گرد می آیند. و او غالباً تنها معلم روستا می باشد. از آن جا که خود ملاها عموماً چندان سواد و معلومات عمیق ندارند، بسیار محافظه کار می باشند. آنان از آن می ترسند که مبدا امواج پرزور نوگرایی و تجدد، بنیان های اقتدار ایشان را در میان روستائیان متزلزل سازد. پدران و مادران جامعه روستایی کشور که شدیداً به شیوه های زندگی سنتی خود چسبیده اند در این عقیده با ملاهای محافظه کار موافقت و این دو امر باعث شده که چند کلاس سواد امروزی بیشتر جوانان و نوجوانان افغانستانی را سرکش و ناسازگار با مظاهر تجدد و تمدن بار آورد (کلیفورد و مری لوئیس، ۱۳۶۸، ص ۹۸).

این ملاها به خاطری که بتوانند جایگاه خود را در میان توده مردم حفظ نمایند، هر نوع عقاید و باورهای سنتی را صبغه دینی داده و به تناسب اقتضائات محل مقدس می سازند. مردم که امر دینی را بسیار قابل احترام و واجب اطاعه می دانند، خیلی سریع باورمند گشته و به صحت آن اعتقاد پیدا می نمایند. در نتیجه با هر امری که با رسومات سنتی در تضاد و تنازع باشد، خصومت ورزیده و سر ستیز اتخاذ می نمایند. مشارکت سیاسی زنان از همین قبیل است و خصوصاً حضور آنان در انتخابات و شرکت در پای صندوق های رأی، چیزی است که با روحیه جامعه سنتی در تقابل جدی می باشد. بنابراین از دین مایه گذاشته شده و عرفیات جامعه تقویت می گردد، و پیامد عملی آن محرومیت احتمالی زنان از حقوق اجتماعی آنان می باشد.

۳-۲-۲. تحریک احساسات و غیرت دینی

اگر عامل فوق در محرومیت اشتراک زنان در انتخابات مؤثر نباشد، یا کم اثر تلقی گردد، تحریک احساسات و غیرت دینی، نقش برجسته در مبانی ممنوعیت خواهد داشت. زیرا در قرآن کریم آمده است که «مردان، سرپرست و نگهبان زنانند،

۶. برای مثال در جامعه قبیله ای پشتون اگر زنی از یک قبیله به وسیله تجاوز فردی از قبیله دیگر، آبروی خود را از دست بدهد، قبیله آن زن حق دارد دقیقاً به همین شیوه از آن قبیله انتقام بگیرد (پیر مارزدن، بی تا، ص ۱۱۰).

بخاطر برتری هایی که خداوند (از نظر نظام اجتماع) برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است، و بخاطر انفاق هایی که از اموالشان (در مورد زنان) می کنند» (النساء، ۳۴). یا حکم شده که «در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید؛ ...» (الاحزاب، ۳۳) یا در روایتی پیامبر (ص) آمده است که «هرگز رستگار نمی شود قومی که حکومتشان را به دست زن بسپارند» (نسائی، بی تا، ج ۳، ص ۴۶۵).

طبق نظر کارشناسان دو چیز سبب ایجاد غیرت و تعصب در مرد می گردد: نخست، علاقه شدید او نسبت به همسرش، به گونه ای که از هر کسی بر او بیمناک است و حتی می ترسد که او به فرد دیگری متمایل شود. بنابر این، سعی می کند با تردید، ایراد فشار و تند لفظی او را در محاصره نگهدارد و مانند کسی که چیزی دارد و می ترسد از دستش برود، با زن رفتار می کند. دوم، بیم از شرایط محیطی نا مناسب که می تواند زمینه ساز انحرافات باشد؛ چه این شرایط، ناشی از محیط تربیتی زن باشد که به انحراف نزدیک است، یا شرایط اجتماعی نامناسب که زن را برای حرکت در مسیر انحراف مورد فشار قرار می دهد (فضل الله، ۱۳۸۷، ص ۱۶۰).

مردان افغانستان نسبت به حضور زنان در اجتماعات بیرون از منزل و در جمع مردان بیگانه، احساس می کنند که عرض و حیثیت ناموسی شان به حراج رفته است. به همین خاطر محیط خانه را تنگ و در انحصار قرار می دهند و به راحتی راضی نمی شوند که زنان آنان در کنار مردان دیگر به کار، مراوده، محاوره و دیالوگ بپردازند. و این روحیه و احساس می تواند مبنای محرومیت زنان از حضور در مشارکت سیاسی و اجتماعی گردد.

اکنون پرسشی که مطرح است این می باشد که آیا این دلایل برای ممنوعیت زنان از شرکت در انتخابات و حضور در اجتماعات کفایت می کند؟ بین این دلایل و تحریک غیرت دینی چه ارتباطی ممکن است برقرار باشد؟

در مقام پاسخ باید گفت: آیات از چنان عمومیتی برخوردار نیست که بتواند زنان را از حضور در انتخابات و سایر مشارکت های سیاسی منع کرده و حکم به تحریم نماید. علاوه بر آن حکم به جواز مشارکت در مقام بیعت کردن مخالف حرمت یا اثبات منع مشارکت است. و حدیث هم حکم ارشادی می کند و استفاده حرمت مشارکت به دست نمی آید.

هر چند که در افغانستان شرافت و کرامت فردی (غیرت) مهم تر از خود زندگی است و دلایل فوق برای دینی جلوه دادن آن به عنوان یک حکم تکلیفی قابل استفاده است و خواهد بود. بنابراین در افغانستان حمایت از شرافت و کرامت خانواده بر همه واجب است و بدنام کردن حیثیت و اعتبار خانوادگی ننگین ترین جرایم به حساب می آید.

از این لحاظ شاید عصبیت قومی و غیرت خانوادگی الهام یافته از آموزه های آیات و روایت فوق باعث گردد که بر زنان اجازه داده نشود تا برای احراز حقوق سیاسی خود از منزل خارج گردیده و در انتخابات حضور یابد.

۳-۳. راهکارهای مشارکت زنان در انتخابات

۳-۳-۱. گریز از رفتار افراطی

جامعه افغانستان در حال گذار از سنت به مدرن شدن است. از استبداد سیاسی عبور کرده و مشق دموکراسی می کند. برای این جامعه یک باره دل کندن از تمام باورهای صیحت و فاسد قبلی کاری مشکلی خواهد بود. بریدن از گذشته و عادت کردن به وضع جدید زمان لازم دارد. حرکت شتابان و تغییر ناگهانی را عرف جامعه سنتی بر نمی بابد، به همین خاطر در برابر هر نوع رفتار غیر معمول عکس العمل یا واکنش مشاهده خواهد شد.

در افغانستان کنونی زنان مثل مردان حق دارند رأی بدهند و رأی بگیرند، آزادانه انتخاب کنند و انتخاب شوند. در افغانستان چیزی بیشتر از این در نظر است که به آن «تبعیض مثبت» به نفع زنان گفته می شود. بر اساس این سیاست، زنان به دور از مسأله شایستگی، باید به دلیل زن بودن، در قدرت، سیاست، پارلمان، شورای ولایتی و اداره های دولتی افغانستان سهم بگیرند. برای نمونه، یک چهارم یعنی ۲۵ درصد اعضای پارلمان باید زنان باشند (برهانی، ۱۳۸۸، ص ۴۹۹). این وضعیت نشان از زیاده روی و افراط دارد.

این نوع رفتار افراطی که در حال حاضر از سوی نهادهای داخلی، سازمان های بین المللی، دولت های غربی و مجامع جهانی اعمال می گردد، مردم افغانستان را تحت فشار قرار داده و فوق تحمل آنان می باشد. پس اجتناب از آن یا کاهش در میزان فشار آن عاقلانه خواهد بود.

۲-۳-۳. اجتناب از اسلام هراسی

دین و آموزه های آن در نزد مردم افغانستان فوق العاده محترم می باشد. احکام دینی ارزش عالی در جامعه افغانستان دارد و مردم در برابر آن التزام عملی و سرسپردگی دارند. بنابراین سوء تعبیر یا تبلیغات چون اسلام هراسی عامل دیگری است که منجر به کتمان حقایق شده است. نقش منفی نگرانی که موجب تحریک مبانی اعتقادات و باورهای اجتماعی گردیده در طول حیات سیاسی کشور نمایان است. در هر عصری به نوع خاصی تلاش شده است جامعه افغانستان نوسازی شود؛ اما حرکت های ناسنجیده و شتابان اثر معکوس داشته است. تاریخ دوران های تحول را به خاطر دارد، از زمان امان الله خان تا کنون مدام بر سنت شکنی یا سنت ستیزی تأکید گردیده و عواطف دینی مردم دست خوش انتقاد قرار گرفته است. لذا نه عریان گرایی امانی مفید واقع شد و نه حرکت نرم دهه چهل پادشاهی ظاهر اثر مثبت داشت و نه زیاده روی دولت های خلقی مبنی بر اختصاص برخی انجمن ها و نهادهای دولتی به زنان قادر بود که حرکت اصولی حساب شود و برای جامعه نسوان کشور مفید باشد. امروز جامعه جهانی در افغانستان دچار همان اشتباهات گذشته هستند و آگاهانه یا بی خبر از وضع گذشته عمل می کنند.

۳-۳-۳. تبیین درست تعلیمات دینی

این یک واقعیت است که در کشور آموزه های دینی به صورت اصولی به مردم آموزش داده نشده است. در افغانستان افراد مسلکی و متخصص دین شناس اندک هستند. اگر گروه های نگران از وضع حقوق زنان در افغانستان از همین افراد اندک استمداد جویند و از دیدگاه ها و شخص آنان برای توسعه حقوق زنان بهره ببرند، بسیار ثمر بخش خواهد بود. چنان که در کشورهای دیگر این امر اتفاق افتاده است. بر اساس تحقیقات صاحب نظران امروز سخنان فراوان امام خمینی (ره) به عنوان مرجع دینی مبنی بر جواز و حتی ضرورت حضور زن در کارهای اجتماعی و سیاسی و نیز مخالفت نکردن سایر مراجع عظام تقلید با حضور زنان در جامعه، گویای آن است که شرع مقدس اسلام بدون شک حق حضور اجتماعی را برای زنان محفوظ می داند، اما مهم آن است که حضور قدرتمند و قانون مند و منطبق بر فرهنگ اصیل و انسان ساز اسلامی باشد تا زمینه های رشد شخصیت و کمال جامعه زنان و به تبع آن، جامعه انسانی را فراهم آورد، چرا که «قوانین اسلام همه به صلاح زن و مرد است» (نصیری، ۱۳۸۳، ص ۱۵). پس تبیین درست تعلیمات دینی بسیار بالاتر از تلاش جداسازی مردم از اعتقادات شان اثر گذار است و برای ایجاد تحول در جامعه سنتی کشور ضروری می باشد.

نتیجه گیری

افغانستان کشور رو به انکشاف است. یعنی در تمام عرصه ها باید توسعه پیدا کند. بر پایی و دوام حکومت مردمی جزء آرمان های است که انتظار آن می رود. جهت دست یابی به این آرزو لازم بود که نظام تغییر می یافت. اکنون گام های نخستین آن برداشته و سنگ بنای آن گذاشته شده است.

از آن جای که مردم سرزمین ما دینداران متعصب می باشند، ولی محتوای آموزه های دینی به درستی تبیین نگردیده است، ساختار اداری جامعه دچار مشکل بود. اکنون برای نوسازی سیاسی نباید دچار اشتباه شد. به این معنا که در تغییر نظام مدیریتی، جایگاه باورهای اعتقادی محترم داشته شود و از دستاوردهای نوین بشری نیز استفاده گردد. پس در ترکیب، تناسب باید حفظ شود.

ما برای متقاعد کردن مردم باین که نگاه انسانی به زنان داشته باشند، ضرورت به توسعه آموزه های دینی داریم. اما نه باین معنا که همه عرفیات قدیم و جدید را صبغه دینی داده و حتی مفاهیم نا همگون و غریب را هم در لفافه دین بپیچانیم. مردم فریب نخواهند خورد و مقاومت می کنند.

تشویق کردن مردم به رعایت حق رأی و مجاز دانستن اشتراک زنان در انتخابات، نیازمند اتخاذ روش تدبیر شده است. زیرا اشتراک سیاسی زنان هم نمونه مشابه در دین دارد و هم سازو کار جهانی است و هم شرایط فعلی اقتضای آن را می کند. برای رسیدن به هدف فوق حرکت یک جانبه، واکنش دار خواهد بود. بی اعتنایی به باورهای مردم عکس العمل خواهد داشت. اما استفاده از آموزه های دین به صورت عادی می تواند راه غلبه به فرهنگ سنتی را فراهم نماید.

اشتراک زنان در انتخابات، چه برای أخذ رأی باشد یا برای دادن به کاندیدای مورد نظر اشکال شرعی ندارد. بیرون رفتن زنان از منزل برای احقاق حقوق اجتماعی خود، اگر با رعایت شؤونات پذیرفته در جامعه باشد نیازمند کسب اجازه از شوهر یا ولی نمی باشد.

زیرا در تاریخ ثابت نشده است که زنان برای بیعت با پیامبر(ص) یا سایر خلفاء مکلف باستأذان شده باشند. در حال حاضر هم علماء به ضرورت کسب اجازه جهت شرکت در امور اجتماعی، فتوا نداده اند که زنان مکلف به تحصیل اجازه باشند. پس وقتی منع شرعی نداشته باشد، با موانع فرهنگی باید به طرز مناسب برخورد شود.

آداب و رسومات قبیله ای در افغانستان فرهنگ غالب است. حداقل بخش عظیمی از مردم کشور بآن ملتزم می باشند، این فرهنگ در طول قرون و اعصار نهادینه گردیده و به این راحتی قابل ترک نمی باشد. اما کار تدریجی و ارشادی می تواند این بن بست را بشکند و مسیر جامعه را باز نماید. بنابراین ضرورت دارد که از هر نوع افراطگرایی به شدت اجتناب شود.

منابع و مأخذ

۱. آشوری، داریوش، دانشنامه ی سیاسی، تهران، نشر مروارید، چاپ شانزدهم ۱۳۸۷.
۲. اس، گودوین - گیل، گای، انتخابات آزاد و منصفانه در حقوق و رویه بین المللی، مترجم جمال سیفی و قاسم زمانی، تهران، مؤسسه مطالعا و پژوهش های حقوقی شهر دانش، ۱۳۷۹.
۳. اندرو هیوود، ترجمه عبدالرحمان عالم، سیاست، تهران، نشر نی، چاپ اول ۱۳۸۹.
۴. برهانی، محمد جواد، نقش اسلام در دگرگونی اجتماعی با تأکید بر افغانستان معاصر، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول ۱۳۸۸.
۵. بستان نجفی، حسین، اسلام و تفاوت های جنسیتی در نهادهای اجتماعی، تهران، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و دفتر امور بانوان وزارت کشور، چاپ اول ۱۳۸۸.
۶. بیات، عبدالرسول، فرهنگ واژه ها، مؤسسه اندیشه و فرهنگ دینی، قم، چاپ دوم ۱۳۸۱.
۷. تیمور خانوف، مترجم عزیز طغیان، تالیخ ملی هزاره، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول در ایران ۱۳۷۲.
۸. حسین بشیریه، آموزش دانش سیاسی، تهران، مؤسسه نگاه معاصر، چاپ پنجم ۱۳۸۲.
۹. سلجوقی، محمود، حقوق بین الملل خصوصی، ج ۱، تهران، نشر میزان، چاپ سوم ۱۳۸۱.
۱۰. ستاد برگزاری همایش، مجموعه مقالات همایش زنان در افغانستان؛ فرصت ها، چالش ها و راهکارها، قم، انجمن های علمی طلاب افغانستان، چاپ اول: زمستان ۱۳۸۸.
۱۱. شریعت پناهی، ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، تهران، نشر میزان، چاپ سیزدهم ۱۳۸۲.
۱۲. طغرانگار، حسن، حقوق سیاسی - اجتماعی زنان، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۳. (که در مجموعه زمزم معارف ۳) است.
۱۳. فضل الله، سید محمد حسین، ترجمه مجید مرادی، اسلام، زن و جستاری تازه، قم، انتشارات بوستان کتاب، تهیه کننده: مجله پیام زن، چاپ سوم ۱۳۸۷.

۱۴. کلیفورد و مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۸.
۱۵. نای بن سعدون، مترجم گیتی خورسند، حقوق زنان از آغاز تا امروز، انتشارات کویر، تهران، چاپ چهارم ۱۳۷۸.
۱۶. نصیری، محمد، حقوق بین الملل خصوصی، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه، چاپ دهم ۱۳۸۳.
۱۷. یزدانی، حسین علی، پژوهشی در تاریخ هزاره ها، ج ۱، قم، چاپ دوم ۱۳۷۲.